



The Scientific Journal in Jurisprudence and Bases of Islamic law The 14 rd. Year/NO: 2 Summer 2021

تحلیل و نقد دلالتی روایات کتاب بطلان قاعده استصحاب

سید ضیاء سجادی فر^۱ محسن جهانگیری^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۴/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۸/۱۱

چکیده

با توجه به اهمیت روایات در تبیین و حجیت استصحاب، موسی جوان؛ نویسنده کتاب «بطلان قاعده استصحاب» مدعی بطلان یا عدم حجیت استصحاب است؛ وی با گزینش برخی از روایات استصحاب و بررسی دلالتی آنها بر این باور است که نه تنها روایات گزینش شده، دلالت بر استصحاب ندارد؛ بلکه بر اموری دیگر، مانند تسریع در فرایند دادرسی دلالت می کند. از سوی دیگر، وی برای اثبات استمرار در احکام شرعی، به حدیث «شرع محمد مستمر الی یوم القیامه» استناد نموده است و با توجه به اینکه در اصل استصحاب نیز معنای استمرار و ابقاء حکم سابق نهفته است، وی بر این باور است که احکام شرعی، در استمرار، بی نیاز از جریان اصل استصحاب است و استناد به حدیث یاد شده کافی است؛ اما نویسنده در اثبات عدم دلالت روایات بر استصحاب، ناتوان مانده و در تبیین حدیث «شرع محمد مستمر الی یوم القیامه» نیز به خطا رفته است؛ نگارنده مقاله با بررسی دلالتی روایات و تبیین تفاوت بین مفاد استصحاب و دلالت حدیث یاد شده، روشن نموده که دلیل اصلی ناتوانی نویسنده در اثبات بطلان استصحاب، تصور ناصواب وی از اصل استصحاب است.

کلید واژه ها: استصحاب، نقد کتاب، موسی جوان، حجیت، روایات

درآمد

جایگاه اصل استصحاب در فرایند استنباط احکام فقهی در بین اصولیان و فقها مورد توجه است؛ گرچه کسانی مانند سید مرتضی و صاحب معالم، مخالف حجیت استصحاب هستند؛ اما بیشتر عالمان اصولی و فقها با وجود اختلاف در گستره حجیت استصحاب، موافق حجیت آن هستند. (انصاری، ۳/۱۴۱۹، ۴۹)

درباره دلیل حجیت استصحاب نیز در بین عالمان اصولی اختلاف وجود دارد که برخی، دلیل آن را روایات، برخی دیگر دلیل عقل و برخی نیز بنای عقلاء می دانند؛ در نزد عالمان اصولی به ویژه متأخرین، روایات مهمترین دلیل برای حجیت استصحاب است و در صورت خدشه در سند یا دلالت آنها، حجیت استصحاب با وجود دیگر ادله، چندان قابل اعتناء نخواهد بود.

یکی از کسانی که با حجیت استصحاب مخالفت نموده، شخصی به نام موسی جوان است که در کتاب «بطلان قاعده استصحاب»^۱ در قالب هشت بخش با بررسی و نقد ادله روایی، عقلی و عقلایی استصحاب، و با استناد به دیدگاه برخی از مخالفان حجیت استصحاب و اشکال به جریان استصحاب در موضوعاتی چون اجماع، لغت و برائت شرعی، حجیت استصحاب را به چالش کشیده است.

نگارنده به دلیل اهمیت ادله روایی در حجیت استصحاب در میان اصولیان و اینکه پژوهش کنونی نخستین نقد نسبت به دیدگاه نویسنده کتاب به شمار میرود، ادله و استنادات وی در حوزه روایات استصحاب را مورد نقد قرار داده است؛ بنابراین مقاله کنونی به دنبال پاسخ به دو سوال اساسی درباره دیدگاه نویسنده کتاب است:

۱- آیا ادعا و استدلال و استنادات نویسنده کتاب بطلان استصحاب در رد دلالت روایات بر حجیت استصحاب درست است؟

۲- آیا نویسنده کتاب، نسبت به استصحاب فهم و تصور درستی دارد؟

^۱ دکتر موسی جوان در شهر تبریز دنیا آمد و در سال ۱۲۹۹ خورشیدی از مدرسه علوم سیاسی سابق و در سال ۱۳۰۳ از دانشکده حقوق تهران فارغ التحصیل گردید و سپس از دانشکده حقوق پاریس به دریافت دیپلم دکترا در علوم قضایی نایل شد و مدت چند سال در خارج دانشکده ها از محضر درس مرحوم آقا میرزا مهدی آشتیانی در رشته حکمت استفاده نمود و با زبانهای فرانسه انگلیسی روسی عربی آشنا می باشد و در دوره های دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم مجلس شورای ملی از غار و فشافویه و شهر ری به سمت نمایندگی انتخاب گردید و در ماه یازدهم از دوره سیزدهم مصادف با مهر ماه ۱۳۲۱ شمسی از وکالت مجلس مستعفی شد و از جمله تالیفات ایشان مبانی حقوق در سه جلد و تاریخ اجتماعی ایران باستان در یک جلد و کتاب رد تصوف و رد حکمه الاشراق در یک جلد و مجموعه قوانین یا ترجمه و نندیداد با دیباچه در یک جلد، مجموعه مقالات راجع به زرتشت در یک جلد افسانه ها دینی در مصر قدیم در یک جلد و کتاب حاضر در بطلان قاعده استصحاب می باشد. (جوان، ۲۱۵، ۱۳۴۴)

^۲ کتاب بطلان قاعده استصحاب در سال ۱۳۴۴ چاپ و منتشر شد و نویسنده، کتاب را در قالب هشت بخش و در ۲۱۴ صفحه نگاهشته است؛ وی در بخش نخست با عنوان «قاعده استصحاب و تقسیمات آن» به تبیین ادعای بطلان استصحاب پرداخته و در ادامه به چند کتاب مشهور اصولی برای تقویت ادعای خویش استناد کرده است؛ در بخش دوم با عنوان «بطلان استصحاب در احکام شرعی» در دلالت روایات گزینش شده از سوی عالمان اصولی بر استصحاب، خدشه نموده و بر این باور است که این روایات اساسا دلالت بر استصحاب ندارد وی در بخشهای بعدی به اثبات بطلان استصحاب در احکام عقلیه، حسیات، اجماع، حال صغر و هم چنین بطلان استصحاب در تفسیر احکام و قوانین پرداخته است؛ در پایان کتاب، نویسنده به شرح حال مختصری از زندگی علمی برخی فقیهان و عالمان اصولی پرداخته است.

۱. مفهوم شناسی استصحاب

استصحاب، در بیان واژه شناسان و برخی اصولیان به معنای مصاحبت بوده و از ریشه صحبت گرفته شده و مصدر باب استفعال است؛ گفته می‌شود: «استصحاب زید فی سفره الکتاب» یعنی زید در سفر خود، کتاب را همراه خود گردانید. (سعدی، ۱۴۰۸، ۲۰۷) (الجوهری الفارابی، ۱۴۰۷، ۱/ ۱۶۲) (قلی زاده، ۱۳۷۹، ۲۵) (آملی، ۱۳۸۶، ۶) (مغنیه، ۱۹۷۵، ۳۴۷) (انصاری، ۱۴۱۶، ۹/ ۱۶۳) (عثمان، ۱۴۲۳، ۴۴)؛ اما در اصطلاح رایج عالمان اصولی دارای تعاریف گوناگونی است که مشهورترین آنها عبارتند از:

۱- «و هو إثبات الحكم فی الزمن الثانی، تعویلا علی ثبوتہ فی الأول». (شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۱۰۶) یعنی اثبات حکم در زمان دوم با تکیه بر ثبوت و استقرار همان حکم در زمان اولیه.

۲- «کون حکم أو وصف یقینی الحصول فی الآن السابق، مشکوک البقاء فی الآن اللاحق». (میرزای قمی، ۱۴۳۰، ۱۲۲/۳) یعنی حکم یا وصفی که در لحظه قبل و آن نخست یقینی بوده و در لحظه و آن بعدی مشکوک باشد.

۳- «إبقاء ما کان و المراد بالإبقاء بالحکم بالبقاء». (انصاری، ۱۴۱۶، ۲/ ۵۴۱) یعنی ابقاء یا حکم به بقاء حکم یا موضوعی که قبلا یقینی بوده و بقاء آن مشکوک است.

۴- «الحکم ببقاء حکم أو موضوع ذی حکم شک فی بقاءه». (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ۳۸۴)

تعریف اول خارج از حقیقت استصحاب است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸، ۲۷۳/۳) و تعریف دوم ناظر به موضوع استصحاب یعنی مستصحاب است، نه خود استصحاب (انصاری، ۱۴۱۶، ۱۰/۳)؛ بهترین تعریف برای استصحاب دو تعریف آخر است و اختلاف بین آن دو فقط در اجمال و تفصیل است؛ بنابراین، استصحاب، «إبقاء ما کان» یا حکم به بقاء موضوع یا حکمی است که در بقاء آن شک شده است؛ به عبارتی دیگر هنگام شک در بقاء حکم یا بقای موضوع سابق، به استمرار حکم یا موضوع سابق حکم می‌شود.

۲. باور نویسنده درباره استصحاب

نویسنده کتاب «بطلان قاعده استصحاب» اصل استصحاب را یک اصل غیر علمی در دانش اصول و بی فایده در دانش فقه دانسته و در موارد گوناگون از کتاب مدعی است این قاعده، هیچ ارتباطی با روایات در منابع دینی ندارد؛ قواعد و اصول دیگری وجود دارند تا جایگزین مناسبتری برای استنباط احکام شرعی و حقوقی باشند. (جوان، ۱۳۴۴، ۸)

«از فقهاء ارجمند کسانی که قاعده استصحاب را جانب داری نموده اند و عمل به آن را در مسایل فقهی واجب و ضروری پنداشته اند در صدد بر آمده اند صحت این قاعده را به طرق مختلفه به ثبوت رسانند به این ترتیب که قاعده مزبور را از یک طرف به روایات و اخبار امام مستند ساخته اند و از این راه خواسته اند استصحاب را یک قاعده شرعی و مستنبط از قول شارع و امام جلوه دهند» (جوان، ۱۳۴۴، ۲۵)

«در کتاب حاضر بنام بطلان قاعده استصحاب به ثبوت رسانده ام که این قاعده در مسایل فقهی و حقوقی یک قاعده بی فایده و بی لزوم است و با روایات و اخبار امام مطابقت نمی‌نماید و در سازمان علمی و فقهی باید اصلاحاتی پدید آید و به این وسیله از وقفه و رکود این علم شریف جلوگیری شود». (جوان، ۱۳۴۴، ۴ و ۶)

۳. گستره دلالت روایات استصحاب

نویسنده در باب دامنه و گستره دلالت روایات استصحاب می گوید: «این اخبار گرچه تماما مربوط به مسائل عباداتی و دینی است و در آنها جز از طهارت و نجاست و یا صوم و صلاه بحث دیگر بمیان نیامده است و این قبیل مسائل اساسا جدا و منفک از مسائل حقوقی و مدنی و معاملاتی و معاشی است و نبایستی در کتب فقهی با یکدیگر مخلوط و آمیخته شوند؛ زیرا مسائل دینی تماما تعبدی و تشریحی است اما مسائل معاملاتی و معاشی بر مبنای عقلی و مصلحت و مفسدت امور استوار می باشند؛ اما چون دستوری که در این اخبار از جانب معصوم و امام بیان شده است، یک دستور عالی و شافی و وافی است و وظیفه مجتهد و قاضی را هنگام حدوث شک در برابر یقین بکمال وضوح و صراحت معلوم و روشن میدارد و در امر قضاوت و استنباط احکام قابل استفاده است.» (جوان، ۱۳۴۴، ۳۴)

بررسی و نقد استدلال

نویسنده دلالت روایات استصحاب را از لحاظ مورد، مربوط به عبادات دانسته و تاکید می کند که تفاوت بین مسایل عبادات و معاملات و مباحث حقوقی در تعبدی بودن و عقلایی بودن است؛ اما مدعی است که دلالت روایات یاد شده می تواند تعمیم به مسایل حقوقی و معاملات پیدا کند؛ استدلال وی برای تعمیم روایات استصحاب به امور غیر عبادی، شافی و وافی و عالی بودن دستور امام است.

با وجود اینکه ادعای نویسنده را در تعمیم دلالت روایات استصحاب می توان پذیرفت؛ اما استدلال وی مبنی بر عالی و وافی بودن دستور امام نادرست است؛ چون رابطه منطقی بین مدعای تعمیم و استدلال یاد شده وجود ندارد؛ در برخی روایات، دستور عالی امام از باب «قضیه فی واقعه» یا جریان خاص است و تعمیم قابل استنباط نیست؛ بلکه سبب تعمیم روایات استصحاب، تنقیح مناط یا تعلیل است (صالحی مازندارنی، ۱۴۲۴، ۱۰۷/۳)، که در برخی روایات از راه الغاء خصوصیت به دلیل ظهور عرفی از روایت، تعمیم استفاده می شود (حسینی شیرازی، ۱۴۲۷، ۲۵۸/۶) و در برخی روایات از راه تعلیل؛ مانند روایت صحیح زراره که تعلیل در روایت، عبارت است از «و لا ینقض الیقین أبداً بالشک، و إنما ینقضه بیقین آخر» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۱۷۴/۱) که برخی «ال» در یقین و شک را «ال» جنس دانسته اند که دلالت بر طبیعت یقین و شک دارد (اسلامی، ۱۳۸۷، ۳۵۵/۳)؛ برخی این تعمیم را از طریق مناسبت حکم و موضوع استدلال نموده اند، بدین معنا که عدم نقض یقین به وسیله شک، در یقین بما هو یقین و شک بما هو شک است؛ نه یقین مقید به قید خاص؛ مانند وضو و امثال آن (مظفر، ۱۳۷۵، ۲/۳۰۱)؛ نتیجه آنکه، نویسنده با وجود ادعای درست تعمیم روایات مربوط به استصحاب؛ اما استدلالی غیر موجه برای تعمیم ارائه نموده است.

۴. موارد روایات استصحاب

نویسنده مدعی است، مستندی که فقها در اثبات قاعده استصحاب از سنت و اخبار بدست آورده اند، منحصر به چند روایت است که عبارتند از:

۱- صحیح اول زراره: «رواهما الشیخ بإسناده عن الحسن بن سعید، عن حماد، عن حریر، عن زرارہ، قال: قلت له: الرجل ینام و هو علی وضوء أ توجب الخفقه و الخفقتان علیه الوضوء؟ فقال: (یا زرارہ قد تنام العین، و لا ینام القلب و الاذن، فإذا نامت العین و الاذن و

القلب فقد وجب الوضوء قلت: فإن حُرِّك إلى جنبه شيءٌ و لم يعلم به؟ قال: (لا، حتّى يستيقن أنه قد نام، حتّى يجيء من ذلك أمر بيّن، و إلّا فإنه على يقين من وضوئه، و لا ينقض اليقين أبداً بالشكّ، و إنّما ينقضه بيقين آخر) (طوسی، ۱۴۰۷، ۸/۱) (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۱۷۴/۱)

۲- صحیحہ دوم زرارہ: «قال قلت أصاب ثوبی دم رعا ف أو غیره أو شیء من منی فعلمت اثره الی أن اصیب له من الماء فأصبت و حضرت الصلاة و نسیت ان بثوبی شیئا و صلیت ثم انی ذکرته بعد ذلك، قال تعید الصلاة و تغسله. قلت: فانی لم اکن رأیت موضعه و علمت انه قد أصابه فطلبتہ فلم اقدر علیه فلما صلیت وجدته قال تغسله و تعید؛ قلت: فان ظننت انه قد أصابه و لم أتیقن ذلك فنظرت فلم ار شیئا ثم صلیت فرأیت فیہ قال: تغسله و لا تعید الصلاة. قلت: لم ذلك؟ قال: لأنک كنت علی یقین من طهارتک ثم شککت فلیس ینبغی لک أن تنقض الیقین بالشک ابدًا؛ قلت: فانی قد علمت انه قد أصابه و لم ادر این هو فاغسله؟ قال: تغسل من ثوبک الناحیه الی الی تری انه قد أصابها حتی تكون علی یقین من طهارتک. قلت: فهل علیّ ان شککت فی أنه اصابه شیء ان انظر فیہ؟ قال: لا و لکنک انما ترید أن تذهب الشک الذی وقع فی نفسک؛ قلت: ان رأیته فی ثوبی و انا فی الصلاة. قال: تنقض الصلاة و تعید اذا شککت فی موضع منه ثم رأیته و أن لم تشک ثم رأیته رطبا قطعت الصلاة و غسلته ثم بنیت علی الصلاة لأنک لا تدری لعله شیء اوقع علیک فلیس ینبغی أن تنقض الیقین بالشک». (طوسی، ۱۴۰۷، ۴۲۱/۱)

۳- خبری معتبر از حضرت علی (ع) «ما عن «الخصال» بسنده عن محمد بن مسلم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: (قال أمير المؤمنين صلوات الله و سلامه عليه: من كان علی یقین فشک فلیمض علی یقینه؛ فإنّ الشکّ لا ینقض الیقین». (ابن بابویه، ۱۳۶۲، ۶۱۹، ۱۷۵/۱، ۱۴۰۹، عاملی، ۱۷۵/۱)

۴- خبر دیگر از حضرت علی (ع) « من كان علی یقین فاصابه شک فلیمض علی یقینه فان الیقین لا یدفع بالشک». (مفید، ۱۴۱۳، ۱۵۹، نوری، ۱۴۰۸، ۲۲۸/۱)

۵- روایت علی بن محمد قاسانی: «من كان علی یقین فأصابه شک فلیمض علی یقینه؛ فإنّ الیقین لا یدفع بالشکّ، قال: کتبت إلیه و أنا بالمدينة عن الیوم الذی یشکّ فیہ من رمضان هل یصام أم لا؟ فکتب: الیقین لا یدخله الشکّ، صم للرؤیة و أفطر للرؤیة». (طوسی، ۱۴۰۷، ۱۵۹/۴، ۴۴۵) (طوسی، ۱۳۹۰، ۶۴/۲ و ۲۱۰) (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۱۸۴/۷)

۶- خبر موثقه عمار « کل شیء لک طاهر حتی تعلم انه قدر» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۳، ۴۶۷/۳).

۷- « الماء کله طاهر حتی تعلم انه قدر». (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۱، ۱۳۴/۱)

۸- «اذا شککت فابن علی الیقین». (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۲۱۲/۸)

بررسی و نقد

۱- نویسنده، متن برخی روایات را بدون توجه به نوع سند و نوع موضوع مورد بحث در متن ذکر نموده و با تقطیع روایت فقط به بخشی که مورد بحث است، اشاره نموده است که سبب نوعی بی اعتمادی نسبت به پذیرش روایات مورد بحث و عدم اطلاع کافی از متن برای خواننده خواهد بود، که از نظر علمی پسندیده نیست. (جوان، ۱۳۴۴، ۳۵)

۲- ادعای انحصار روایات به چند خبری که نویسنده در کتاب ذکر نموده است، نادرست می باشد؛ به دلیل اینکه صحیحه سوم زراره (شیخ حرعاملی، ۱۴۰۹، ۳۲۱/۵) و صحیحه عبد الله بن سنان (طوسی، ۱۴۰۷، ۳۶۱/۲) مرتبط با موضوع استصحاب می باشد؛ ولی نویسنده اشاره ای بدان ننموده است. (جوان، ۱۳۴۴، ۳۶)

۳- نکته دیگر اینکه دلالت دو روایت ۶ و ۷ بر اساس برخی دیدگاهها، مربوط به قاعده طهارت است (حلی، ۱۴۳۲، ۹، ۱۲۴/۹) مروجی، ۱۴۱۰، ۱۷۳/۹)؛ گرچه برخی بر این باورند که هم شامل قاعده طهارت و هم شامل استصحاب می شود؛ در نهایت، دلالت این روایت بر استصحاب، محل تامل و مناقشه است.

۴- فقها، روایات مربوط به استصحاب را به دو صورت روایات عام و روایات خاص، دسته بندی نموده اند؛ روایات عام استصحاب، روایاتی است که اصل استصحاب را در تمام ابواب فقهی اثبات می کنند و روایات خاص، روایاتی است که اصل استصحاب را فقط در همان مورد روایت، اثبات می کند. (محمدی، ۱۳۷۸، ۱۳۴/۵) نویسنده مدعی است که تمام روایات یاد شده، توان تعمیم به سایر ابواب فقهی را دارا است (جوان، ۱۳۴۴، ۳۴)؛ اما باید گفت که برخی روایات، مانند روایت موثقه عمار بر فرض پذیرش دلالت آن بر استصحاب، از روایات خاصه محسوب می شود و فقط قدرت اثبات استصحاب در باب طهارت را دارد؛ مگر اینکه دلالت روایات خاصه در باب طهارت به کمک روایات عامه توان تعمیم به دیگر ابواب فقهی را پیدا کنند.

۵. نفی دلالت روایات بر استصحاب

نویسنده با ورود به بررسی دلالتی روایات و مفاهیم به کار رفته در آنها به این نتیجه می رسد که اساساً روایات یاد شده، دلالتی بر استصحاب ندارند.

« این اخبار همه جا از بی اعتباری شک و مشکوک در برابر یقین و متیقن، حکایت دارند و در آنها از ابقاء احکام مربوط به قاعده استصحاب بحث نشده است، بدیهی است حالت قطع و یقین در انسان از علم کامل نسبت به متیقن و موضوع یقین حاصل می شود و علم و یقین نیز شرعاً طریق معتبر در استنباط احکام و تکالیف از ادله شرعیه است؛ متصور نیست، امام در پاسخ از شک و شکیات، از مورد سوال خارج شده و راجع به استمرار احکام پاسخ داده باشد و وقتی حالت شک بی اثر شود، یقین به حکم ضرورت، جایگزین شک و مشکوک می شود و به همین جهت دستور داده شده است اذا شککت فابن علی یقین». (جوان، ۱۳۴۴، ۳۸)

۱-۵. عدم تصریح روایات بر استمرار

^۱ صحیحۀ زرارة الثالثة «قال زرارة: قلت له (أى الباقر أو الصادق عليهما السلام): من لم يدر فى أربع هو أو فى ثنتين و قد أحرز الثنتين؟

قال: يركع برکعتين و أربع سجعات و هو قائم بفاتحة الكتاب، و يتشهد، و لا شيء عليه. و إذا لم يدر فى ثلاث هو أو فى أربع و قد أحرز الثلاث - قام فأضاف إليها اخرى، و لا شيء عليه. و لا ينقض اليقين بالشك. و لا يدخل الشك فى اليقين. و لا يخلط أحدهما بالآخر. و لكن ينقض الشك باليقين. و يتم على اليقين فيبني عليه. و لا يعتد بالشك فى حال من الحالات».

^۲ و صحیحۀ عبد الله بن سنان، قال: سألت رجلاً أباً عبد الله عليه السلام و أنا حاضر: إني اعير الذمى ثوبى، و أنا أعلم أنه يشرب الخمر و يأكل لحم الخنزير، فبرده على فأغسله قبل أن أصلى فيه؟ فقال أبو عبد الله عليه السلام: «صل فيه و لا تغسله لأجل ذلك، فإنه أعرته إياه و هو طاهر، و لم تستيقن أنه نجسه، فلا بأس أن تصلى فيه حتى تستيقن أنه

نجسه»

نویسنده، مهمترین رکن و معیار استصحاب را استمرار یقین سابق میداند و مدعی است که روایت دلالتی بر استمرار یقین ندارد؛ چون از واژه استمرار یا ابقاء سخنی به میان نیامده است (جوان، ۱۳۴۴، ۴۱) و آنچه که در روایات آمده است، نوعاً عباراتی چون «لانتقض الیقین بالشک» یا «و اذا شککت فابن علی الیقین» یا «من کان علی یقین فاصابه شک فلیمض علی یقینه» یا «و لاینقض الیقین بالشک» و لکن ینقضه بیقین آخر» وجود دارد و در این عبارات، اساساً استمرار و ابقاء وجود ندارد، به همین دلیل بر اساس باور نویسنده، روایات دلالتی بر استصحاب ندارد.

بررسی و نقد (دلالت اقتضایی روایات بر استمرار)

نویسنده عدم دلالت روایت بر استصحاب را عدم تصریح روایت بر استمرار می داند؛ درست است که واژه «استمرار» یا «ابقاء» در روایات استصحاب به صورت صریح نیامده است؛ اما آنچه فقها و اصولیین از اخبار استصحاب دریافته اند، بیانگر دلالت روایات بر سبق حالت یقین بر شک و الحاق قطعه مشکوک به قطعه متیقن دارد و این به معنای توصیه به استمرار یقین سابق بر شک لاحق دارد و این دلالت بر استمرار، گرچه به دلالت مطابقی نیست؛ اما از نوع دلالت اقتضاء است (حسینی شیرازی، ۱۴۲۱، ۱۲ / ۱۸۵) (نجفی، ۱۳۸۳، ۳۳) (مظفر، ۱۳۷۵، ۱ / ۱۳۳) (ایروانی، ۱۴۲۲، ۲ / ۳۷۲)؛ چرا که کلمه «نقض» را برخی رفع هیات اتصالیه دانسته اند (حائری یزدی، ۱۴۱۸، ۵۱۸) و برخی آن را به معنای حل امر مبرم و مستحکم دانسته اند (صدر، ۱۴۱۸، ۱ / ۴۳۶)؛ بر اساس هر دو تعریف، باید قابلیت بقاء و استمرار وجود داشته باشد تا نقض صدق کند (نجم آبادی، ۱۳۸۰، ۳ / ۹۱) (بحرانی، ۱۴۲۸، ۲ / ۳۷۶) (آل صفوان، ۱۴۲۲، ۲ / ۳۴۴) و عبارت «لا تنقض» در روایات به صورت اقتضایی، کاشف از استمرار متیقن در ظرف شک دارد و در صورتی که از استمرار رفع ید کنیم، نقض صدق خواهد نمود در حالیکه روایت، نهی از نقض می کند، یعنی یقین سابق خود را استمرار بده و ملتزم به بقاء باش (ایروانی، ۱۴۲۲، ۲ / ۳۶۴) و اصل استصحاب دقیقاً منطبق بر همین بیان و فهم از روایات است؛ بنابراین مفهوم استمرار را می توان از روایات کشف و استخراج نمود.

۵-۲. انحصار دلالت روایات بر یقین وجدانی

با توجه به اینکه در روایات از واژه «یقین» به کار رفته است نویسنده با ورود به تحلیل و تبیین واژه یقین نتیجه گرفته است که مراد از یقین در روایات، یقین وجدانی است.

«این اخبار همه جا از بی اعتباری شک و مشکوک در برابر یقین و متیقن حکایت دارند و در آنها از ابقاء احکام مربوط به قاعده استصحاب بحث نشده است؛ بدیهی است که حالت قطع و یقین در انسان از علم کامل نسبت به متیقن و موضوع یقین حاصل می شود و علم و یقین نیز شرعاً طریق معتبر در استنباط احکام و تکالیف از ادله شرعیه است.» (جوان، ۱۳۴۴، ۳۸)

بررسی و نقد

از عبارات نویسنده چیزی جز یقین و وجدانی و علم به معنای مطابقت با واقع نمی توان فهمید؛ یقین نیز مانند قطع حجت و طریق شرعی است؛ اما حجت و طریق شرعی منحصر به یقین وجدانی نیست.

در روایات استصحاب، یقین به معنای اعم به کار رفته است، یعنی علاوه بر یقین وجدانی، یقین تبعیدی را شامل می‌شود، و در نهایت مراد از یقین در روایات، حجت است؛ نه فقط یقین وجدانی؛ شاهد اول در صحیحه اول زراره که در مورد وضو وارد شده است؛ امام به حرمت نقض یقین در صورت شک به طهارت حکم نموده است؛ در حالیکه یقین وجدانی به طهارت به صورت نادر برای مکلف اتفاق می‌افتد؛ چرا که علم و یقین وجدانی برای انسان نسبت به وضوی جامع شرایط بسیار کم است، و غالباً با قاعده فراغ، صحت وضو اثبات می‌گردد و در صورت نبودن قاعده فراغ، امر بر مکلف صعب و دشوار می‌گردد؛ بنابراین یقین در روایت، یقین وجدانی مقابل ظن و شک و وهم نیست؛ بلکه یقین به معنای حجت است. (امام خمینی، ۱، ۴۹۲/۱۴۲۰، حلی، ۲۱۰/۹)، (نایینی ۴/ ۴۰۳ و ۴۰۴) (سبحانی تبریزی، ۱۴۲۴، ۳۱۷/۴)

شاهد دوم در صحیحه سوم زراره که امام فرمود: « و إذا لم یدر فی ثلاث هو أو فی أربع و قد أحرز الثلاث؛ قام، فأضاف إليها أخرى، و لا شیء علیه، و لا ینقض الیقین بالشک»؛ یعنی شخص، شک بین سه و چهار در نماز چهار رکعتی دارد؛ اما وجود سه رکعت را احراز کرده است و تعبیر به احراز در روایت نشان دهنده این است که یقین در روایت به معنای یقین وجدانی نیست؛ بلکه به معنای حجت است (امام خمینی، ۱، ۴۹۳/۱۴۲۰) و حجت اعم از یقین وجدانی است.

از سویی دیگر مفاد نهی از نقض یقین به شک در روایت، تحقق نقض یقین مکلف به وسیله شک است؛ و گرنه نهی معنا ندارد؛ بنابراین معنای این نهی، وادار کردن مکلف به استمرار یقین نقض شده و عدم توجه به شک بعدی است و لازمه ابقاء و استمرار یقین سابق در روایت، حجیت یقین است نه وجود حقیقی و وجدانی آن در نفس انسان.

۳-۵ ادعای دلالت روایات بر قاعده ای محاکماتی

نویسنده پس از نفی دلالت روایات بر استصحاب، مدعی است قاعده دیگری از دلالت روایات یاد شده قابل استنباط است. (جوان، ۱۳۴۴، ۳۸)

« منظور امام در این اخبار وضع قاعده برای شک و شکیات است و قاضی و مجتهد در امر قضاوت و استنباط احکام و تکالیف می‌توانند از این قاعده استفاده نمایند؛ باین ترتیب که وقتی با ادله ضعیف روبرو می‌گردد و این ادله جز تولید شک و تردید حاصلی نداشته باشد، باید حالت شک را به فراموشی بسپارند و مشکوک را کان لم یکن ببندارند و از ترتیب اثر به شک خود داری کنند و یقین و متیقن را بجای شک و مشکوک بنشانند و مورد عمل قرار دهند؛ این دستور، یک قاعده محاکماتی و برای تسریع دادرسی است و با قاعده استصحاب ارتباط ندارد و به موجب این دستور است که نه تنها قاضی و مجتهد بلکه هر عامی و مقلد می‌تواند از کابوس شک و تردید خلاص شود و بر طبق یقین سابق رفتار نماید، آنهم یقینی که هم زمان با شک و مشکوک است». (جوان، ۱۳۴۴، ۳۹)

بررسی و نقد:

۱- عنوان این قاعده محاکماتی برای تسریع در فرایند دادرسی چیست و روایت بر کدام قاعده محاکماتی دلالت می‌کند؛ چرا که قواعد محاکماتی هنگام شک و تردید، متعدد و مختلفند، مانند براءت، احتیاط و تخییر؛ گویا این عنوان شامل عموم قواعد محاکماتی می‌گردد؛

یعنی تمام قواعد محاکماتی دارای چنین ویژگی هستند؛ بدین معنا که هنگام شک و تردید در اسناد و مدارک برای تسریع در فرایند دادرسی، می توان از این قواعد استفاده نمود، مانند اصل برائت که در صورت فقدان یا شک در وجود سندی دال بر اتهام فرد یا افراد در حقوق کیفری، اصل برائت جاری می گردد؛ بنابراین، ادعای نویسنده شامل اصول و قواعد دیگر نیز هست.

۲- از بیان نویسنده می توان فهمید که دلالت روایات، منحصر به فرایند دادرسی و فصل خصومت بین طرفین دعوا در موضوعات حقوقی و جزایی است و گویا شامل مورد روایات نمی گردد؛ در حالیکه دلالت اولیه روایات یاد شده درباره مسایل عبادی مانند وضو، طهارت و نماز است که با الغاء خصوصیت و تعمیم یا تعلیل، شامل دیگر ابواب فقهی و حقوقی می گردد.

۳- بر فرض درستی ادعای نویسنده در دلالت روایات بر قواعد محاکماتی؛ استصحاب نیز می تواند به عنوان یک قاعده محاکماتی و تسریع در فرایند دادرسی استفاده شود و صرف ادعای دلالت روایت بر قاعده محاکماتی، نافی دلالت روایت بر استصحاب نخواهد بود.

۴- نویسنده با توجه به عبارتی که در متن آمده، ناخودآگاه به وجود یقین سابق و عمل بر طبق آن در صورت شک اعتراف نموده است؛ هر چند اصطلاح استصحاب را به کار نبرده است.

۶. وجود روایت خاص به جای استصحاب

با توجه به اینکه نویسنده منکر دلالت روایات بر استمرار تبعیدی یقین سابق است و با متهم نمودن فقها به اینکه استصحاب را به عنوان یک قاعده جعلی و شرعی مطرح کردند؛ به جای استصحاب، حدیث «**شرع محمد مستمر الی یوم القیامه**»^۱ را به عنوان قاعده و دلیل برای استمرار احکام و قوانین فقهی و حقوقی، پیشنهاد می کند.

« اما فقهای ارجمند دستور معصوم را در این اخبار باستصحاب و ابقاء احکام تعبیر کرده اند و اینهمه بحث طول و دراز راجع به چنین استصحاب را به میان کشیده اند... و در این استناد خواسته اند استصحاب را یک قاعده شرعی جلوه دهند؛ و حال اینکه متصور نیست با وجود اصل مسلم اسلامی که بعبارت «**شرع محمد مستمر الی یوم القیامه**» بیان شده است اما در پاسخ خود راجع به استمرار احکام دستوری داد باشد. مقصود این است که استمرار و بقاء احکام الله یا احکام و قوانین شرعیه از زمان سابق و حتی از زمان شارع و امام نسبت به آینده و مستقبل از مدلول و نص و صراحت این احکام معلوم و مسلم می گردد و به اختراع قاعده مخصوصی بنام استصحاب نیازی نداشته باشد». (جوان، ۱۳۴۴، ۴۲)

بررسی و نقد:

نکته اصلی تفاوت بین اصل استصحاب و حدیث یاد شده، در نوع دلالت و کارکرد است، که با بیان تفاوت بین آن دو می توان به خطای نویسنده در جایگزینی حدیث به جای استصحاب پی برد.

۱- حدیث «**شرع محمد مستمر الی یوم القیامه**» دلالت بر استمرار اصل شریعت و دین خاتم دارد؛ به این معنا که این شریعت تا قیامت ادامه دارد و مانند دیگر ادیان و شرایع قابل نسخ نیست؛ گرچه این به معنای عدم نسخ حکمی از احکام شریعت مورد نظر نیست؛ چرا

^۱ گرچه نگارنده، متن و سند حدیث یاد شده را نیافته است؛ اما به دلیل شباهت و یکسانی مضمون و دلالت آن با حدیث صحیح و مشهور «**حلال محمد حلال الی یوم القیامه** و حرامه حرام الی یوم القیامه» (صفار، ۱۴۰۴، ۱/۱۴۸) صرفاً بررسی دلالتی می شود.

- که در نقلهای متعدد، بحث از نسخ یک حکم توسط حکم دیگر در مواردی وارد شده است؛ بنابراین دلالت حدیث اشاره به اصل شریعت دارد، نه احکام درون شریعت؛ اما استصحاب، ناظر به احکام درون شریعت هست و خود استصحاب نیز حکمی از احکام شریعت هست که مستفاد از برخی روایات می باشد. (انصاری، ۱۴۱۶، ۲/۷۹۳) (حلی، ۱۴۳۲، ۶۸/۱۲) (صدر، ۱۴۱۷، ۷/۴۴۳) (نائینی، ۱۳۵۲، ۲/۵۱۵)
- ۲- بر فرض، دلالت حدیث بر احکام شریعت باشد، مراد حدیث، نوع احکام است، نه شخص حکمی از احکام شرعی (انصاری، ۱۴۱۶، ۲/۷۹۳) (مروجی، ۱۴۱۰، ۱۲/۲۷۳) و اینکه احکام شریعت استمرار واقعی دارد، نه استمرار ظاهری؛ در حالیکه استصحاب ناظر به شخص حکم از احکام شرعی است و استمرار در آن استمرار ظاهری حکم واقعی است. (کاشف الغطاء، ۱۳۱۹، ۱۱۴) (فاضل موحدی لنگرانی، ۱۳۸۱، ۴/۱۳۰) (کاشف الغطاء، ۱۳۸۱، ۲/۱۶۰)
- ۳- بر اساس حدیث یاد شده، شریعت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، بقاء دارد، یعنی ذات احکام، صرف نظر از اعتبار و عدم اعتبار مکلف یا بدون توجه به علم یا شک مکلف، استمرار و دوام دارد؛ اما استصحاب، بقاء حکم نیست؛ بلکه ابقاء حکم است؛ یعنی حکم کردن به بقاء توسط مکلف در صورت شک در حکم واقعی، یا اعتبار بقاء حکم واقعی است. (محمدی، ۲۱۹/۲) (محمدی بامیانی، ۱۴۳۰، ۶/۲۰۵) (نجم آبادی، ۱۳۸۰، ۳/۷۸)
- ۴- در صورت پذیرش ادعای عدم دلالت روایات نسبت به استصحاب، اشکال نویسنده بیش از هر چیز متوجه حدیث «**شرع محمد مستمر الی یوم القیامه**» خواهد بود؛ چرا که مفاد حدیث بر طبق ادعای نویسنده کتاب، همان دوام و استمرار احکام واقعی تا قیامت خواهد بود که مانند استصحاب با مقتضای مدنیت انسانی و شرایط کنونی و امروزی تناسبی ندارد و در حقیقت عامل رکود فقه و شریعت اسلامی، ناشی از عمل و باور به این حدیث نیز شریف خواهد بود!
- ۵- قاعده و اصل استصحاب، قاعده اختراعی نیست؛ بلکه قاعده اکتشافی بر اساس مبانی و روشهای کشف قواعد از متون دینی است، که امکان صواب و خطا در آن وجود دارد و بسیاری از عالمان اصولی، اصل استصحاب را بر اساس روش فهم متون از روایات استنباط نموده اند، نه اینکه دست به جعل چنین اصلی بزنند.
- ۶- به نظر میرسد نویسنده با پیشنهاد حدیث یاد شده به عنوان مستند استمرار در احکام شرعی به جای اصل استصحاب، و عدم توجه به تفاوت بین آن دو در نوع دلالت و کارکرد، اساساً فهم درست و روشنی از استصحاب ندارد.

^۱ نویسنده مدعی است آنچه سبب بقاء و ثبات احکام شریعت و عدم تغییر از زمان تشریح تا زمان کنونی شده است وجود قاعده استصحاب است که به نظر میرسد اشکال وی ناخودآگاه، ناظر به حدیث یاد شده نیز هست.

نتیجه

نویسنده کتاب بطلان قاعده استصحاب، با وجود طرح ادعا و استدلال برای عدم دلالت روایات بر استصحاب، نتوانست بطلان یا عدم حجیت اصل استصحاب را اثبات نماید؛ ادعای استنباط قواعد دیگر از روایات، همچون قوانین محاکماتی، استصحاب را از حوزه دلالت روایات خارج نمی‌کند؛ همچنین پیشنهاد حدیث « شرع محمد مستمر الی یوم القیامه » از سوی نویسنده به عنوان مستند اثبات استمرار احکام شرعی به جای اصل استصحاب نادرست است؛ چرا که مهمترین دلالت حدیث یاد شده استمرار واقعی احکام شریعت است؛ اما استصحاب به عنوان یک اصل عملی حکم ظاهری به شمار می‌آید و دلالت بر استمرار ظاهری احکام شریعت است؛ بنابراین به نظر میرسد، سبب اصلی ادعا و استدلالهای نویسنده، فهم نادرست وی از اصل استصحاب است؛ گرچه با وجود رد استدلالهای نویسنده در حوزه دلالت روایات استصحاب، جایی برای پیشنهاد حدیث « شرع محمد مستمر الی یوم القیامه » به عنوان مستند استمرار احکام شرعی باقی نمی‌ماند.

فهرست منابع

- ابن بابويه، محمد بن علي. (۱۳۶۲) الخصال، چاپ اول. قم: جامعه مدرسین قم.
- اسلامی، رضا. (۱۳۸۷). قواعد کلی استنباط (ترجمه و شرح دروس فی علم الأصول)، چاپ پنجم. قم: موسسه بوستان قم.
- امام خمینی، روح الله. (۱۴۲۰). معتمد الأصول، چاپ اول. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره). ش
- انصاری، مرتضی بن محمد امین. (۱۴۱۶). فرائد الأصول، چاپ پنجم. قم: مجمع الفكر الاسلامی.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین. (۱۴۱۹). فرائد الأصول، چاپ اول. قم: مجمع الفكر الاسلامی.
- ایروانی، علی. (۱۴۲۲). الأصول فی علم الأصول، چاپ اول. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین. (۱۴۰۹). کفایة الأصول، چاپ اول. قم: موسسه آل البيت عليهم السلام.
- آل صفوان، عبد المعطی جعفر - مسباغ، ناصر محمد. (۱۴۲۲). مذاکره الأصول فی کتاب الحلقة الاولى و الثانية، چاپ اول. قم: محبین.
- آملی، میرزا هاشم. (۱۳۸۶). تحریر الأصول، چاپ اول. قم: مکتبه الداوری.
- بحرانی، محمد صنقور علی. (۱۴۲۸). شرح الأصول من الحلقة الثانية، چاپ سوم. قم: مولف.
- جوان، موسی. (۱۳۴۴). بطلان قاعده استصحاب. تهران: ناشر (بدون نام).
- الجوهري الفارابي، أبو نصر إسماعيل بن حماد. (۱۴۰۷). الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، تحقيق: عطار، احمد عبدالغفور، چاپ چهارم. بيروت: دار العلم للملايين.
- حائری یزدی، عبدالکریم. (۱۴۱۸). دررالفوائد (طبع جدید)، چاپ ششم. قم: موسسه النشر الاسلامی.
- حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹). وسائل الشیعه، چاپ اول. قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
- حسینی شیرازی، صادق. (۱۴۲۷). بیان الأصول، چاپ دوم. قم: دارالانصار.
- حسینی شیرازی، محمد. (۱۴۲۱). الوصائل الی الرسائل، چاپ دوم. قم: موسسه عاشورا.
- حلی، حسین. (۱۴۳۲). أصول الفقه، چاپ اول. قم: مکتبه الفقه و الاصول المختصه.
- سبحانی تبریزی، جعفر. (۱۴۲۴). إرشاد العقول الی مباحث الأصول، چاپ اول. قم: موسسه امام صادق (ع) چاپ اول.
- سعدی، ابوجیب. (۱۴۰۸). القاموس الفقهي لغة و اصطلاحا، چاپ دوم. دمشق: دارالفکر.
- شیخ بهایی، محمد بن حسین. (۱۳۸۳). زبده الأصول، چاپ اول. قم: شریعت.
- صالحی مازندارنی، اسماعیل. (۱۴۲۴). مفتاح الأصول، چاپ اول. قم: صالحان.

- صدر، محمد باقر. (۱۴۱۷). بحوث فی علم الأصول، چاپ اول. بیروت: موسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.
- صدر، محمد باقر. (۱۴۱۸). دروس فی علم الأصول، چاپ پنجم. قم: انتشارات اسلامی.
- صفار، محمد بن حسن. (۱۴۰۴). بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، چاپ دوم. قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
- طوسی، محمد بن الحسن. (۱۳۹۰). الإستبصار فیما اختلف من الأخبار، چاپ اول. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- طوسی، محمد بن الحسن. (۱۴۰۷). تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، چاپ چهارم. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- عثمان، محمود حامد. (۱۴۲۳). القاموس المبین فی إصطلاحات الأصولیین، ناشر: دارالزاحم ریاض، چاپ اول.
- فاضل موحدی لنگرانی، محمد. (۱۳۸۱). اصول فقه شیعه، چاپ اول. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع).
- قلی زاده، احمد. (۱۳۷۹). واژه شناسی اصطلاحات اصول فقه، چاپ اول. تهران: بنیاد پژوهشهای علمی فرهنگ نور الاصفیاء.
- کاشف الغطاء، علی. (۱۳۸۱). النور الساطع فی الفقه النافع، چاپ اول. نجف اشرف: مطبوعه الآداب.
- کاشف الغطاء، جعفر بن خضر. (۱۳۱۹). حق المبین فی تصویب المجتهدین و تخطئه الاخباریین، چاپ اول. تهران: شیخ احمد شیرازی
- محمدی بامیانی، غلامعلی. (۱۴۳۰). دروس فی الکفایه، چاپ اول. بیروت: دارالمصطفی (ص) لاهیات التراث.
- محمدی، علی. (۱۳۸۷). شرح رسائل، چاپ هفتم. قم: دارالفکر.
- محمدی، علی. (بدون تاریخ). شرح اصول استنباط، چاپ سوم. قم: دار الفکر.
- مروجی، علی. (۱۴۱۰). تمهید الوسائل فی شرح الرسائل، چاپ اول. قم: مکتب النشر الاسلامی.
- مظفر، محمد رضا. (۱۳۷۵). أصول الفقه (طبع اسماعیلیان)، چاپ پنجم. قم: اسماعیلیان.
- مغنیه، محمد جواد. (۱۹۷۵). علم أصول الفقه فی ثوبه الجدید، چاپ اول. بیروت: دارالعلم للملایین.
- مفید، محمد بن محمد. (۱۴۱۳). الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، چاپ اول. قم: کنگره شیخ مفید.
- مکارم شیرازی، الشیخ ناصر. (۱۴۲۸). انوار الأصول، چاپ دوم. قم: مدرسه الامام امیرالمؤمنین.
- میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن. (۱۴۳۰). القوانین المحکمه فی الأصول (طبع جدید) چاپ اول. قم: احیاء الکتب الاسلامیه.
- نائینی، محمد حسین. (۱۳۵۲). أجود التقريرات، چاپ اول. قم: مطبوعه العرفان.
- نائینی، محمد حسین. (۱۳۷۶). فوائد الأصول، چاپ اول. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- نجفی، بشیر حسین. (۱۳۸۳). مرقاة الأصول بحوث تمهیدیه فی أصول الفقه، چاپ دوم. قم: دار الفقه للطباعه و النشر.
- نجم آبادی، ابوالفضل. (۱۳۸۰). الأصول، چاپ اول. قم: موسسه آیه الله العظمی البروجردی لنشر معالم اهل البيت.

نوري، حسين بن محمد تقى. (١٤٠٨). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، چاپ اول. قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.

Abstract

Given the importance of the hadiths in explaining and the authority of istishab, Musa Jawan, the author of the book " The invalidity of the rule of istishab", claims the invalidity or lack of authority of istishab. By selecting some of the hadiths of istishab and examining their meanings, he believes that not only the selected narrations do not indicate istishab. Rather, it implies things like speeding up the trial process. On the other hand, in order to prove the continuity of the Shari'a rulings, she has referred to the hadith "Shari'a Muhammad is continuous until the Day of Resurrection" and considering that the principle of istihaab also means the continuation and retention of the previous sentence, he believes that the Shari'a rulings, in continuation, do not require the flow of the principle of istihaab, and it is sufficient to cite the mentioned hadith. But the author is incapable of proving his claims that narrations do not imply istihaab. He has also erred in explaining the hadith "Shari'a Muhammad is continuous until the Day of Judgment."The author of the article, by critique of the hadiths and explaining the difference between the provisions of istishab and the meaning of the mentioned hadith, has clarified that the main reason for the author's inability to prove the invalidity of istihaab is his misconception .of the principle of istishab

Keywords: Istishab, book critique, Musa Jawan, authority, had

